

ثابت و بکر کقدری بالا و خلیم شاشی واقع است برآمده یک فردا ان و یک فردا ان و تخریب ایشانه ماده است و ایشانه حاده شد ایشانه بیش از
دیگرها لای تعلق سه است در این عصب و رودر و رسانا قله همانند که ایشان حس ایشانه درودست و در طبیعت و میوه هست که
میتواند کیمی داشتن بدندران بسیار فایده داشت بخوبی طبع قدیم این و کنیه هایی دارک شامنه و نه هست شاهزاده کلی ایشانه میتواند
ذی رایج هست که شدیده و مراکل ایشانی ذی رایج با جواه ایشانه و محل شده داخل حس ایشانه بسیار بسیار بسیار
دیگر شانی و تحقیق نهایت شد و نهایت که فصل دو و نیم در فحصان ایشانه آنچه آنرا بدانست گردید این دو سالگذرانه
بر عربی آندر ایشانه بسیار
شدوایرانی یا خلیقی بوجنینی و دلیل این عصب پسیدانشده باشد و یا به ضمیمه بود و یا هرگاه بعد این مدت بجز این دو سالگذرانه
و گاه ایشانه بسیار
برآمده ایشانه در ایشانه
ویژی تعلقی فاسد هست و بسیار
بسیار
که گاه است یا بسیار
برگذرانه بسیار
و بسیار
علج ایشانه کامنه و مادرکه ایشانه بسیار
انفت ایشانه عارض شود و در آن نتایج قدری متفاوت چهارم در جفا فات ایشانه بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار
ویژی بسیار
پیچه و قریح ایشانه بسیار
اسباب کامنه و مادرکه ایشانه بسیار
فاسد و تعلق گردید و سوم آنکه ایشانه بسیار
چهارم آنکه قریح بسیار
ست عرض فاسد شد و بسیار
شود و عمل ایشانه
خود و تکانه ایشانه
و اکثر فصل سرمه و قیچک سروایی سرد و خشک خود را داریں مرخص پیول و عینه و پیاز از تعلق فاسد ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه

تکمیل بران شاهزاده علاج ما هم آنست که کامپکت تغیره مکمل ابتداء میگیرد تقوی سوالی فحیم بران هندو شاه پسندید که تمدن کارکردن
کافی باشد از این سبب تکمیل علاج تکمیل نمایند چنان جایی که تغییر این غایی شده باشد عذر بر خواهد بود و هر چیزی به
که برای فساد شخون خبرست بلکه دین قوت ای و دایمی پاس همراه نفع نمایم و اسرا اسرا برای این خبرست برو شاهزاده که برای این شیوه
برای تقویت خون بفیض میرایند که راجح است مسلیم بود و مسلیم نوشانند فصل ششم در عافت زنی جاری شدن خوان زنی
از این بخت گردیده اینها کنترل عیان میگردند همچنانی همچنانی اینجا است که اگری ثانی و بطور مستقر عارض شکن و زمانی بطور منتهی
مضر باشد تکمیل اینچه بطور بجز این که لفظ مالوست بعینان یعنی هست حادث شود علاجی شان خوب است قوت نماید که در چنین اینچه ای این شیوه
جوش خون افتاده ای این که سخن بر سریت طبعی جویی کند و گرانی سیده باید این خصیصه نکرد و بند کشان آن نکوشند اینچه از گرسنگی شاخی باعث
یا اورده و شلرین آن باشد این خیاطر پسر قدر حادث نماید و این همین بند کشند الاتیه سرمه زند باید و از خارج برداشته شد
تا از سری آن خود بخود خون آمدن بند شکن و دوایی مقوی عروق نوشانند اما گاهی این سبب حدث در قوت خون ماف حادث
میشود علامتی که در این مخصوصیت لاغری همان است و سفیدی اندرون بهما و حیمی است بعض ضعف باشد این یعنی اینکه بزرگ
تر بیش از خون بعمل آوران آن آنست که نوزاد ام حیر که مر باشد مثل قطعه این را بروت کوته در شاذ کو سفند پر کنده بجهات علیعنه
پس سر برگزون بندند و دستهای مر پیش را کشاده بسوی آسمان چنان بلند کنند که سفیدی بغل نهاده خوازین تبدیل شود و دیگر
خون آن رینی بند شکن و شاید بجهدان آن آنست که از طلاقات بارده بالفعل نخاع متادی سیگمود و از متادی آن را غیر هم تواند
و از ازدیت دماغ سری و لرزه در پستان خود شکن و داران حد عوق انتها این سیداشد خون بند سیگمود خواهد بخشنده شهادت خون
می آید و شهادت خون خالی بیشون پس طبیعت خوار خون بسوی عروق خالیه میرزد و ازان اینچه خون بسوی هنی بیرون میگذارد
و از اندور عافت پسند کرد و از آن پس هر چهارچهار که درینی نماید که ازان در جسم بند شکن و بخوبی و بخوبی و بخوبی و
آبستنچه ایند پا زده و پا زده و قیقده بیار نوشانند گذاشند که بزیر هم بند شکن پس از فتح یا پارچه بینی را از طرف حقیقی میگیرند
که برای اینکار خصوصیت پسند کشند که ازان بالضرور سند خواهد شد که بقیه این آنست که در همین مخصوصیت شسته نماید از طرف بینی
او زندگی خون تا اندرون حقیقی سرمه شده از قراسب بگیرند و بکیل بایدیون آورده از فتح یا پارچه در شسته بسته بگشند اینی را
و بکند فقط و گاهی خون از گزند و دکبدهم صادر شد از رینی فتح بیشتر و علامتی مرض گزند و بکندست خمیک نماید و اکثر اینی
به خواهان قریب بگزند و خوارست قدر بینیه بعد بدستین عارض بیشتر و علاجی شان آنست که همین را از پارچه بر کند و علاج جمله مرض
وقایتیست گزند و بکند نایند فقط فصل هفتم در شبیره خاص که در اصل باطن رینی که در بعض بلا و بطبیعت شل کلکته و مرشد آباده اند
میشود و علامتی آنست که اندرون رینی سرخ بیشتر و در دستینی و سرمه از قریب بسیار شدید بود و با پاپ باشد و اگر بزرو دی آنرا شکنند
سویی بمالک است بیشتر و علاجی شان آنست که بخوبی صد و تکن و زخم از قریب را از پارچه حاده اراسی شد و گستاخی و دسته طرخ خون بیرون آن نماید از
خوار و در چهاری خونت بیشتر بعد آب قدر بیند که قدری از ازان سمال شکن و طبیعتی همین گزند و بعد در ازان بلا و بطبیعت خود

از هر زمان تکرر ده نیخورانند فصل مشتمل در مرض مینی که بطور خاص بلادش دهلی و سندھ عارض شود و آن را آن ایستاده بر طراح بینی نظاره هر شنو و او اول بسیار خرد باشد بعد از بستگی در عرض خود زیاده شود و این در جایی از ازان تقدیمی بلند شده بخوبی شود و جایی که انفعا را شد ازان قدری سیم خارج شد انجا فرو راه پس در جایی در کنار ازان بین عنوان هر آنگی نظاره شده باشد و مسکانه فر و لر مار آنکه تمام جلد که متوجه شده بود رفاقت متفعنه بیشتو و علاج در این غیر میدارد و سوچت حصل نگردد و مادرها همین طرزه باد و خرابی آن سیانزد تا اینکه محل سکونت را ترک کنند و چنان صحت نیافر و سبب آن مساده ای به مشرب آن بلد بسیار بعلق هر کاه از این شیوه حادث شدن فوگر از آنچه بآمد و گذشت از تقدیمی کنند و اگر تقدیم مکمن نباشد اول حصل نایس سلوور و آب ساکر و برش و نمود و آگرد و زیاده بود و هر چشم این چون خواهد کنند اپنے مسکایت دیگر و مراجح یابند و علاج آن پردازند و مردم تو تیکه در آن ایمیون بود و نزد همان و نیمه بیاشد و مردم همیشگی آن ایمید بزرگ نهادن رونگ کار بود که واپیویت هم بالیدن هر آن نیمه بیست فصل نهم در زیاده شدن گوششت مینی که در سیب زریه گوششت نماده بیشتو و سبب آنکه خدا را زیاده اینجا بر سر دادن بالغ است که این از اینها از طبع آنها بغض زیاده شدن شحم را گوششت سه بینی بین امتداد این مرض در خارج اتفاق باده میشتو و علاج بیشتر نیست و اما از اینها از طبع فقط فصل دیگر و زیاده شدن گوششت اندرون بینی که از ابری بی ایمید ای الف و بلغت گردید پایی پیش نمایی داشتند و این میان میانی نمایاده و کشیره است و پس بینی بدل بینی پا هست چونکه درین مرض سمعه ای کشیو و از جایی متعدده بیوسکس سیرین اتفاق نمیگیرد و این نیز یا که طبقه بالائی جلد سه خزنه باشد از این اعدام العلامات میعنی اینچنان همود و مسام خفتند و این اهمیتی ای این دهستدیں برای ای دفع کردن آن بذریعه تقدیم را برآورده جدی دیگر نیست و سبب این فتح قوی عینیت کاه رعایت هم پیدا میشود و در اتفاق رجایت یاری و کمی این سمعه ایستشاق نیم از منجره ای دفع ای عقش باطل میشود و ادامه که مرض جنیزی دارد و میتواند اتفاق پیدا نمیشود و این را محدود کرده و این منجره ای دفع پس از تحویل هست که کلم تغیری بسیار بسیار کشکت پیش که بجهش از جایش بینی جاری کیهان از جهان خود از این بازمانده از گوشش همچشم جاری میشود و از عده هستشاق از اتفاق که اسره بوزوی برداخ هم بدست ایشیه من بعد چون طبیعت نمودن بینی نظرمیکند پالی این نظاره شود و گاهی این سمعه ای خود طولی شد از منجره ایون هی آیند العلام اول آن ای ای سکلاره منجره ای افت بعینه که این سمع کجا است پس هر چند دیگر شود اما از این اتفاق که برسان ای شوسته بینیها پیش از اگر فرقه خدمه ای کشیده بینند ای شکسته از جایی خود بیرون آیدیکن «بن کندین»

جیهای ای ازان خود رهت که شخوانی از شخوانه ای بینی کیهان این سلاح تعلق سیا شد همراه مطلع نمکور وقت کندیدن از جایی خود بیرون نهاید و چون درین میل خون کشیده خارج میشود ایند باید که جای سمعه ای کیهان را بکنند بلکه یکی ای ازان بعد کشیده و هفته بینند و بعد کندیدن هر احمد پارچه باشند بجانی محلول تکرر و تهرانه تا بسبب آن خون هم بجد شود و جهای خارج سه هم تا خصم رسید

وچون فتنه رفته جلد سعادتگاه شوند و تحریر آنها صاف شود او دیگر غور نیست و کسی می بیند مثل گالات ایستاده اما انگل دیده است و شنید
کینهای سقوط کات سیاست رخواهند از ندای اسلوشن سلفیت آفت زندگانی اسلوشن حبیبانی بطور زرا و درینی رسانند و اگر می خواهی
المسن و سرمه طبله و دمچه را آپاره اد و آنچه روزانه دوسته باز نوشانند و تیغه را می بینند و گزنه در یکی از اینها آب ساده حملکه را از آن
در مخمر نمایند و بعد از راقری می نفع بود و اگر سیاحی آن را نمی بیند را شر باز رفاقت با عمال آن دیگران را بست و خوش از تقویت های کسین چیزی
آنهاست که تا امراض باندو و نکنند و تذکر فصل میانه و حجم در روی میشل نیزه ای فتحی باد و سکون رانی حمله و کسری هم کن
سین حمله و کسری هم
کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم
کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم
آن اضخم اتفاق و مدهی از آنهاست و حمله و سکون رانی شناه تختی و قبح رانی سیچانه کار و کسنه رانی شناه تختی و سیچانه کار و کسنه
کسری هم
ریشه و رطبوبات جاری ماند و اکثر ردا و آخر مرض تکاند و خدمت پریده شنید و دمچه آن طور پنهان عذر از مخمرین جاری مکوف
و گاهی در اطفال خور و سالم هم وقت برادردن دان از سببی ایشان طبیعت نمی بایست و تیاری داشتند و اینکه نهاده ایشان طبیعت
که در آنها فرم حمله و گزنه ایشان فرم حمله ایشان است که در میان اطفال یافته شد و اینجا درین مدت پیدا شده و شردیده
در اتفاق پیدا شد و استیپ سبیش آنست که هرگاه طبیعت خود را از شنیده باید پردازد و پلارن نمکیون که آنرا باید این قلاع
کسری هم
و کسری هم
برخیزی در حال زوال و با این نشانه تیره بینه پسندیده پایین لمع که در وضعيت عذر یعنی بایستی به مانند این شرک شنید
در خیابانی از راهه بودند و این خود را نهادند و این طبیعت خود را این میگفت لامن نهاده ایشان فتحی بین سکون رانی فتحی
سکون اتفاق و خیز و از همان اتفاق دسته نیم سکون رانی شناه تختی و سیچانی هم کسری هم کسری هم کسری هم کسری هم
شناه تختی و لعله اتفاق هم بینی گسی که برق کلستانی ای ایمید و دی میزرسد با جمله هرگاهه این گسی پیشنهاد تحریر میدارد
اران چنین چهاره طبیعت خانج میشوند و چنینی ازان بدر ریشه قلبی لامیزند پس اینچه با لازمه ازان پیچه بازند و دی بیرون
آند و در میان نهاده بیانکه اصل اتفاق هست و آن مخصوص عظم مقیم رانی مفاصل ای و داشت داینچه ازان بدن آشخان گوشی فیله
میشود درین گهاین که پیش این اتفاق رهم و دستگمک اعلی که در آن میگذرد و اینکه در مفتر شفتها و عفنک سیعیاده
ییانند بجهه هزار انجی از دهل رهم چنینی گذاشت و تراجم گوشیت میان این دادهای شده عالم میشوند و چنانکه در مفتر شفتها و عفنک سیعیاده
میشوند و چنانکه این گوشش بینی نمیگیرد که میگیرد و این میگذرد و این میگذرد و اینکه در مفتر شفتها و عفنک سیعیاده
در آن و از نهاده آنها غذا ای خود گیرند بعد از پندروزاین کرمها مگس هم میگیرد با این نهادی پیشوده العلامات این قبل

پیدا شدن شکر مرغی و زیرینه باشد هر چون بعد از چون کردما پیدا شوند از نیش و رسم نریاده بیشتر و رطوبت بخشن سه زن یاده دلیل میگردند و تخریز خیلی قطع و سخ میشود و در شرکی هر که نهان اعمال پیشیده و رسم از اتفاق تا شفته و جنین عذری هر چیزی ای میگردند بمحابی پیشانی و جایی که بسده روح عصبی بجهشت در دماغ و فک و دینه میین در ذریاده بیشود و درین در در ضربان خوش یا وہ میباشد که از حرکت اینکم باکه در حمل لفظ با محابی متعدده حرکت میکند چون این عضماستادنی میشوند لبها ابراری فرع اذیت خون کشیده بخواهی میشوند و بسبب آن ضربان شرمنی تهدید عضو را غماز در احصا میین اعضای پیدا شده در ده ضربان خوش پیدا میشوند و همینند که این شدت میکند کاه که مگر در ذریاده حرکت میکند در ذریاده میشوند و چون ساکن شوند در دهم ساکن میگردند و همینست و جو کوت هر کی از زیادتی و درجه و جهر چنان تغییر میشود که اجابت همکر از خشناستد العلاج کلار فاصم گزبر پارچه پاشهده بمویانند که از بوجیانیش خورا این کردما خارج میشوند ذریکه از بوجی بکار نهاده که این عضماستادنی و مضطرب شد برای گرفتن ہو از جای خود حرکت کرد و خارج می آیند و همین از بوجیانیشندن کار بولک میشده که ببر پارچه پاشهده قریب لفت گذاشتند بوسیه همین کردما خارج میشوند و اگر که بجهش بولک ایشدر را با چهل یا پنجاه حصه آباده حملکرده ازان قدمی تقدیمی گرفته بقدریه راقد و بینی سامند بسیار دخیل است چنان که این مذکوره ضیوف و متسادی شده فوراً پیرون میلی میشند ذریکه بسبب کار بولک ہوای عفن کم پیشتر در بینی بوده و این سبب حیات دیدان نمذکوره بوده از عفونت صاف خالی میشوند اثر کار بولک منافی محفوظ است در آن می آید ازین سبب چنان ازان نمیشوند و بینین اگر بست قلعه رغمن تا پین در یک آنل آب ساده حملکرده ازان درینی و راقد نمایند لافع است هم کافر فالص محلوں کا بله در بینی بقدریه داشتند متسادی رسانیدن یا خشکی از اس امید نفوذ خاکه متعال آوردن نمیشد هست ایضاً اقیشور عینی فتوح کوشید که بسیار قوی باشد ازان قدری گرفته بقدریه ز راقد و اتفاق سانیدن میشد هست و پهلو از سهند و بیکیلول است چون گزبرین از ابطاع طوسیان نفع و دینی سامند بامیر گزبر از خیزین از این با محل ازین دویسا پنجه اشغال آن آیند و در تجویر بوقتی از خراج و دیدان نافع آیند و هر چه میشود متساعل آزندیکین هر چنان خون رینی یا وہ جاری پا شد و بین قلت رون تا پین از نمیمه حضل است که قاتل دیدان هم هست بعد خارج شدن کردما برای حفظ آینده پنهانی حفاظ را در کاب کار بولک میشند ترکه و تخریز نمذکوره داشتند که تمثیل باشد با یار و انتست که متساب آن چو که از اطراف عینی چلن کام کارکه از دهن میکسین همین فند میشوند و شده شوند کیچن که در تخریز بامار خش دخواهی دارند از این کتاب بشرح اسباب که نموده شدند و داشت در کتب طبیعت عجم و ماز کام ادو امراض این میشند پیش از گزبر چه در غیر محل افع شده شد لیکن این بروان افق کیست بیشتر این کتاب مخالفت نمیکند حقیقتی اختیار کرد و شد با پیشنهاد امراض لش و هنمان ششمین فی نعیه و آن هم پیغام میشوند شامل است فصل اول در قریشیح امید نیست و ندان چسبان شکره مرنک اول از خشانیک که میشود ندان است دوم چسبیده که شدن جای است از این لش ندان و از هم کشوف است هست هشتم و طبع اسباب متعلق سیمین است این بضم اب بخبرای هنوان نموز ریان شخوان است این همیست مخزو طی است در آن مخدود کنند و ملکم و قاعده این نیز بجهش با جی بی خارج است هست همچو جاجی نمکو چون خون چلنی غاییه لعلوم هنمان ندان که کشوف از لحم شده است میباشد و چون این چشم جاجی باقی نماندین شخوان ندان طاہر شیود و اندرون اس شخوان و ندان مفتر شخوان است چنانکه در عظام ایگرین میباشد

در دان حصب و ندانست و درین مخربور او دشمن می آیند لذتی که در افسرها می شخوان که بظهور مرغوز و لشه واقع آند پنهان
پیشوچون مخرب شخوان لشه و عصب پیشود ریسم بر می آید لذتی ضعیف و سترنی گرد و دندان مشقوچه بیشود نیز انحراف و
پیشو دازان خیری در لشه و نقیب لذتی دشاد شود و ازان در دندان هم فساویه باشد پس این بینی فساوی تحریک در دواختر خوش باشد
نمکان قطع که زعنیل بینی باشد مکون شریح لشه و شفتین این مکانی شاذ است غشاء مکب است بالایی بینی که ظاهرا هست بیکن همین
پیباشد زیران غشایی خانه دار است که دران او را دشمن می ریشه باشی عصبی ج غاصنی ماغی که آنده من اند باز هست
زیران هر دو غشایی است ریشه دار که بر جمیع عظام بدن میچوچد میباشد اما غفتین این پس مکب آنرا غیری عضلات و آزو
دشمن می شنطایی عصبی اینچه ظاهرا هر دو خاج بود غشایی بیکن همین بنشست زیران غشایی خلند دار است که دران عرق
دشمن اند و زیران عضله است دشمن دشمن صغار و خون زیاده است و زخمکن بزودی بسیکن و دران ریشه باشی
عصبی وج غاصن سایع دماغی هر دو آنده اند که بسبب آنها احساس حرکت نکنند صادر پیشو و دشمن شفتین پاوه است
نمکن فصل دو مرض عصفت الاستان و علاجش است که ادویه تقویتی داشته باشند از اینکه اگر
یا از شراب مجتهد باشد مرکلی را باب حکاره ضمیمه ساز و اگر مجتهد بباشد پیچ مرکلی بست قطه را در آب حلکاره ضمیمه ساز
ایضاله شب بمانی ذره گرین باید ده که بکل انسن بخود حکاره ضمیمه ساز و ایضاله سماگر صفات شنی گرین در آب باده که کل انسن بود
حلکاره ضمیمه سازند و اگر برسد و از بایم تجیه ضمیمه ساز واقعی میباشد فصل سوم در دو الاستان باید است
لورکتیب بیکن زیرین همین همین نشسته اند لیکن نیقول اوجیت چهارش شریح سابق و این میشه بیشتر که در دندان خاص بیانی
شد که در همیست پیاو مرکب به از جسم زجاجی و خوان لیکن اینجا اطمینان داشت این خلط اند نه تنی است که گاهی همین مخرب شخوان
درم پیدا میشود و بسبب آن لشتم شورم بسیکن و در دندان و دندان دندان دندان دندان بینی از راه لشه و دندان بینی آید و بسبب
در دندان نقیب جاده میشود ریشه باشی بینی از این مردمان دیدند و کمان بزند که در همیسته بودند از
ثقبه دندان و صوت ریشه بیرون خلطفی اتفاق نداشت لیکن در قشری حقیق ثابت نشده فصل چهارم در پیش از الاستان
اینحالت هیل مرض دندان نیست بلکه از علامات مرض است اکثر طفال را وقوعی که در کم ایشان کرم پیدا شد باشد یا پیش
بود یا کدامی مرضی که بود اینحالت مرض عیشو و دهنی قلت ببر دندان طفال و هرگاه دندان دماغی را شاند
یا در طفال آب کشیده باشد و میکنند بیشتر دندان عاضم بگرد و بجهد دست چهارحالت ها من میشود علاج اقل بدریافت
کوشیده بند ببرداران این مبتول شنکنی هم در مرض الاستان اینجا انتی نیست که بعد علامات جمودنات خیروان دندان عاضم
میشود و آن یا خارجی بود که از خود رون شیائی مانکن و شریه عاضم شود یا داخلی مثل آنکه از آمدن قی جمودن
اول ترکست عمال آن ضرور و در ثانی اغتراب ازین قی بحسب مکان ضرور است بچه مرضت مقدار دفعه کند بتوشانند
سوکار یا منگنه شپا یا پیاس یا آنکه در آن طبعین قی میولیار احتماله باشد صفات کنونه بتوشانند در کم شی جمودن
پیدا میشود و با

صریک پسندان حامل شفای قدری نیست و غصه کند و چنین کرک که میوه مشهود است هم گرگ خرف شیر و هم گل بیران خایدند
بیمهار غمیده بیا شد و فصل ششم در این دامنه معنی خون آمدن از بین ناران یعنی چند بیا شد که آنکه در این وظیفه عاض
شود و ملا کیم رود ازان بیمار را قادری در و لذتی محسوس شود و چون نداران احصاف کند عرق صفار است شوند و هم اینکه
هرگاه سبب خستگی شدن که بردندان پیدا میشود ازان افضل میشین کردن آن پیدا گردد و ازان خون جل رمی شود و هرگاه آنکه حمل
برداشتن افضل میشین بر طرف میشود و گاهی بیران خون از بین ناران بیمیشند خون عارض شود و ازان کاهی اینقدر خون
خالی سیگر که پک سیار بکار برآید شو علاج شب بیانی در آب حلکه رود ازان ضممه زند و چنین آنکه من آب حلکه ازان ضممه زند و ازان
علیع حامی بسیار آمدن خون نداراست تا هرگاه بسبیب خون با و آب آهن در آب حلکه هم بیمار نوشانند زیرا که از رو و فایده
حمل شعبندیکی آنکه آب آهن ف عرقی فیرو را قوت خیشد و هم بیران خون این هم سینه فند که فصل هفتم در هشتم را لش
هبابگان متعدد اند اول از بخشش فیرو خود رون سیاپیه دله میشند و هم بسبیب محل مرفن اینکه اینجا لش
پیدا میشوند از هوا می بکریه و حب تپ لرزه بجود حادث شود و هرگاه خون قیق و شراب شود و سرخ آن که در همانجا
پیدا گردند هرگاه در این افضل میشین از عرقی گزند و رانه هم اینه میشند و هم بیشترین شکاف
نایه شود و هفتم هرگاه از فساد خاص یکی نداران افضل میشین فیرو شود اینحال حادث میشوند علامات اینکه از بخشش همین
برگان بخوبی از آنچه از آنکه کند خود این مرض اینچه از فساد بخوبی و برگان تپ لرزه و اینچه از فساد خون بود برگان علامت فساد
خون اینچه از ورم عاصم آن اینچه از حفره ببرگان حفره و اینچه از ورم خاص لش که از فساد خاص یکی نداران
ورم خاص آن لاله بیکند زان بخوان شناخت علاج موافق یه بسب بازالت میشیت که ملائکه اینه
سلو قلیل وزن بیلشند شهد بیانی در آب حلکه ازان ضممه زند و چنین آنکه من آب حلکه هم باز ضممه پن مغیده شود
وشبد بیانی با هم ساید بلوسون بیلش و ندان ماله بخیل در هم مضع که نیاز بکشید ازان ضممه زند فصل هفتم
در ورجم اراسدان در و ندان سجن اسبابه فتد اول از ملاقات هنری با رو بالفضل باشد ندان بعد هم از خود رون ترشی
سوم هرگاه در وعده شی خامض پیدا شوچهارم هرگاه هوا می سر و ندان سه ازان در پیدا شوچان که از عضایی بکار ازان کاش
میشوند عصایر برکه اینجا هم سهان عصب که میشوند هرگاه اندرون تخریخان ندان افضل میشین پیدا شوچهارم هرگاه در و ندان
اخد هفتم هرگاه خود بیانه خورده شود و آن هم در و ندان در هاشه عارض میشود و بیش شیوه شکنی اینحقیقت ندان خیفه شود
سرد و گرم مشاریه شود و آن خود بیلش علامت اینچه از رسیدن بار و بالعمل بود و تقدیم آن ببرد و گواه بود و چنین اینچه از خود رون
پا از پیدا شدن آن می خورد و بجهود هرگز ازان بخواهد و اینچه از رسیدن هوا می برد و بود آن فی الحقیقت افضل میشین خیفه
نشه شد که ازان بیم بیناید خانکه در و مصل اللذین هم فی افتاد و هم بعد رسیدن هوا می برد و این خود و هم مفتر خوان ندان
باشد آنچه هم ایش و در کلند بیرون و لذت زیاده محسوس شود ملاحت که اینچه از خوردن قدر بیله افت برگان هم قدم سبب کوہی یه و نمی

بیسیبیل تبهه دندان باشد و آن خود تقبیه محسوس باشد علاج اولی خچه اسباب ختیماری باشند آنرا ترک کنند همچنان روشی باشد
بالفضل حتی اگر کنند و چشمین شی قندسیا نخورند اینجا از ملاقات است بر قدر هست خود را بایل بیشتو و اچهار خورد تن شی همچنان علاج
درین خایند و اینجا زیرشی صدف باشد و آن سو ڈاویگی نیشیا خوارش و اینجا زردیدن ہوا می سرو هست و آن نمک است لیکن باشد که
آن هم گرم کنند و بزرگ سارینهند و چون کند و درین همچنان همچو بیشتو لند اباید که درین همان سرمه و دندان فشر اند و قدری ازان متعین
شگنا فند تیاد و سه قطره خون برازید زیر که از صفری است خاص برعینخ و نه این خون میاد و جمع میگذرد و دانشی مس پلیشیو و چون خون این را
خلج شود و رسم پر طرف میگذرد و ازان در قدم دفع میگذرد و بعد برآمدن خون از آب گرم رضمه هست از دو عرق اینیون یعنی الامین
با اب حلکره خم خسته از دندان چهلپریز خسته هست مرکی که اینجا مرد است آب همچو بیش از اینجا زرد و حم خسته خوان فندان باشد و آن یکم زیاد
پیش اینشیو و در لذتی زیاده و رسم پود و درین همچو ام که در هم زیاده نباشد پنجه علاج در دندان که بیوبت رسیدن چوا می سرو و دو قوه
شده و بالانه کو شسته همان تبریز بخار پرند و هرگاه دندان زیاده گزد و بیکم پیش اشته از فشر اند و این خون همکافته بیکم پرند چون
بعد آن در دندان ففع شود برا می آقیزیت لشته تبریز که بزمی ففع خسته شده بخار پرند و اگر یکم بند شتمو و در دندان
چند نوزه باند و ازان علامه هم شوکر تا سور شمار و عصب غرس کشته این لیل سوت هست اند دندان هست اینکله و مثل شی خارجی خیلی
بیکار در اینه است پس این قصبه بخیل خلخ دندان علاجی نیست اینکه بیوبت قند دندان باشد و آن اباید که اول تقبیه از اندان هست
کنند تا اینکه در آن از تقبیه طعامه رطوبات خاسته شده باشد خواج شو بعده چنین بر تسلیم گردید ازان تقبیه صاف و خشک کنند پس تیرا ب
ایمونیا که بسیار تیره است با پنجه آلو و بکمال چاکاری سرمه از میل قند تقبیه نماید اثر آن گشته نماید و غیر نر سرمه ایجاد کنند یعنی انجام متوجه
و در دندان خواهد شد وقت نهادن آن بچادر احکم کنند که نفس اند نکشند لایمیری آن در لبیه بیکم بورش و رسم میکسر میپرسن چه
خواهد شد چون تقبیه این و ادار سانیه فلکی شوند اند زمان نفس کشیده شو و ازین بیکم بیور زاده در دندان این لیل بیشتو و هم کافور و اینون تجیه
در تقبیه نهادن بفیضه و گل اینون کلار خاصه با هم ستم خیمه پنه باش که بود و در تقبیه نهادن بفیضه شد که کراسو که رعنی است چنان پنجه آلو و
در تقبیه نهادن بکار بروکه بیکار میکند و پس بیکار میکند این لیل از رسیدن بیهوده اند و در تقبیه نهادن بچه جهت هم کنند که ریشه های عصب
که در تقبیه نهادن بکار بروکه بیکار میکند رسیدن این لیل از رسیدن بیهوده در تقبیه نهادن بچه جهت هم کنند که ریشه های عصب
و ازان بیهودی خلخ دندان محتاج میشوند اما آن اینها هم باده که دن خود رسته تا دندان از خلخ مخصوص طامند و در دندان نکند لاند ایا که
سیهاب دنقو و بایهم کنند که در تقبیه کنند اگر طلا و سیهاب یکنداش کنند ازان پر کنند از آن هم نمیگوشت فند کنند که فایده هرگاه هم
ز جایی که بدر دندان هست این لیل شو و شخوان بیهودن آن با اینکه مکشوف شوند زمان قدری شخوان چهار گذشت لشی بیرون می آید و
درین قصه از رسیدن هر خیزه و در دندان ایل رضه بیشتو هرگاه چنان ظاهر شخوپیس اگرچه علاجی خلخ دندان هست اما همکن شخون بیکری
نمایند آن بتمازین نیست که چهل کاسه کن فخر و شخوان نمایند که بفیضه است و فورا از آن در دندان بر طرف هشتو و اینجا ز خورون
کنند سیاه هست و آن همچو خرد خود را بگذشی خوارند تا اینجا حاضر از آن رسیدن شدلاشی گزد و درین صحوت هم خسکن ز

دران سوچ اکار بناس یا پیاس کار بناس حمله و هاشم مقدمه شود لیکن باید که ده پا ترک گرین ازین هر واحد بایکه تو شس آپساوه
حمله و هاشم مقدمه از نهضت خفه و حضر و تغیر لون انسان باید و نهست که بمقابل گوش غده هست بزرگ که عرض
بر عکس علی و ازان مجاسی متوجه استند مجری کلان از اندرون فشار در دهان تا دندان که از اینجا پل منتهی شدن و از
غلاب راز خود بسوی فیلان میرزد و چنانچه اثرا و قات هرگاه انسان خوردن طعام شرع میکند و زنگ اعلی انسان جمع یکه
و چون شیوه ایست که هرگاه طعام در دهان میرسد و ضعف فقرع گشتن غذای ورود طعام خواهد
بینشید و آب که در آن جمیع هست در آن مجری میرزد و چون آب آن مجری یاد شود بسبیب تلاطف حصول تمدد در آن در دهان می آید خفر دهان پیش
و چون آب نذکور ازان در دهان نخسته شده مجری خالی گشود و در بر طرف مشیشو با جله ازین آب غذای بور که در دهان می آید خفر دهان پیش
بینشید و چون کلین آب قریب و دندان شیوه ایست که در فکه هفتم اندز یاده مکث میکند ازین سبب باع ندان مفترز یاده پسیده اینشون چون
و خفر قاسیت آف لایم ماده آنست این دهان آب وجود هست که از غده و صوف در دهان می آید و آن غذا چشم را زخون کند
و مکن نیست کلین اخراج بدریخته خیز خون جلد شوند از اسوان این گفتگو شده منسوب بسوی سبب گیرنده اوان دش این سبب که به عنوان
چه خسرت گاهی چنان که شرپیده اینه بجهت آن کم و ناقص میگرد و دندان راش خارج و شکر کشته ساقط میشوند علاوه این نیست
و دندان اسافه کندن و این سبب از آهن بجهت اینه بعد از کلین نمک ایشون باشدند تا آینه پیدا شود و سما که صاف شوند بگرسن با یکی ایشون
آب حمله ازان خصم خسارت دایم میگیرند و سپس میگیرند که در دهان لذت هست بسیار فرمی هست تغییر لون ندان بسبب کشیده اینه
خوردن تنها کووبرگ تنبیخ خصوصا هرگاه با آنکه تغیر خورده شوئن پیدا میگرد و در اکار از تغیری حدت آنکه اینه بجهت صدمه جامی بر دندان است
ز دوده بینشید و اخوان آن ظاهر شنید و آن کلین گزد علاج سبب تغیر را ترک که شد برای ففع کلون زنگ ببر دندان که مطریت میگیرد
و کافور پودر ایبار کیت سفت بیرون آورده بر دندان مالتوز غال چنان یکه فول هست بلکه سوده بر دندان ملند
فصل دهم در بحث یعنی بروی دهان و آنهم اسباب که شرمی اتفاق از گردنگی خوردن طعام از بدینه طعام هرگاه از
زیاده خوردن خون زدن و سیاه در معدود شنید و سبب آن طعام شugen که در داده شود و هرگاه در اینه زخم بتوانند
و خلقی هم میباشد چنانکه بعض بوسی عرق نمی بود و از خوردن سیاه چک گاه و هن بخوبی شد همچو عفن
و همین هم باشد هم خود و هرگاه در مرض ایشان تغییر ایشان بینی غراب شugen که در دهان گلوچم عفن باشد که از آن
میگیرند میگیرند میباشد عفن میباشد و هرگاه در مرض خود و هر سبب که تغییر اینی غفن فاسد شد و بجهت پیده شدن گاهی از اینه
در معدود پیده شد و از زخمی را فساد عفن ندان نهاده در عفن یا در کل راه یا فقره باشد بحث خود حادث میشوند علاوه اینه
ولیل هست بعد خوردن طعام فرع میشوند اینکه بسبب بدینه طعام هست در آن آن نوع ترش عفن و نزدیکی که قدرت
و همچنان شاید بقیه و اینچه از خوردن شیرینی باشد قدم سبب شد و باشد و اینه خلقی بوزار اولیه لادت باشد همیشه ماند و اینچه از خوردن
سایه بوزار ایشان جوشی باشی از زخم نشود و برگان زخم نشود و اینچه از زخم که بوزار ایشان تغییر ایشان ایشان

و آنچه از نرم و سختی معدود خود ری گلایق باشد و بمقاصد و حم و شواری خوردن طعام هم علامات فساد خون و لایخی دوزندی
ریگ بدن بران شاهد بود و آنچه از زخم پیر باشد علامات کلی و قدر وجود بیشتر از اچاره فساد و ندان ایشید بران خرابی نباشند
کوایه بود علاج از تهییب که باشد بینی آن بچه و از نهاده شکار و گزنه کلی طعام خورند و در تهیی طایفی کلیست و آنچه از خوردن شیرینی
باشد در آن خوردن شیرینی ترک که نشسته سهل گیرند و آنچه از اتفاق خنثیم بود و دان شکران غافل شده فعن با جلدند بعد از آن زخم خود بخود
پر خواهد شد و آنچه از جوشی ها باشد و دان بچه و ایشان چهاری صافت نشاسته شب باقی و با کار آنچه حکله و حضمه نشاند
و در زخم کاوش کاوش کنند و چهارلایک بر زخم نمند و از شیطانی و بارک حضمه کنند و از علاج خاضل آن کشند که آینده هی آینده است
تعلی و آنچه از مرض کشیده بود لا علاج است و آنچه از زخم پیش است در آن علاج سل غاییند و آنچه از فساد و ندان هست از اتفاق
و اگر ممکن شباشد خون کار بولان آنچه حکله و بردند از نشیدی ایضمه شکنند و خود خون کریا سویش بردند این نشیدی کنند و این
از نیمه بیشتر است و خوف نعال صاف مالیدن نیز فیلم است فند کفرصل یانه و سهر در قلایع یعنی بشیش و باش آنرا بفتح گردند
نهاده ایشان یعنی درم و هرمن میگویند این مرض باتفاق اطفال کشند و هرگاه آنی شیر و رشید کروشند و شیر پا بهلو شیریار و گیک شیر کارهای شی
کوئی بخوبی خورند و بچوان این سهم افتاده هرگاه با اتفاق ارض شوامل و از سینه خود بین علاوه میگردند
و چون آنرا بزر و اینند زیر آن سرخی معلوم میشود و چون دهان سفیدی بدریغه خود رون انظر کشند هم خود مثل کسی خوبی همچو و نیز
محسوس میشوند و اگر علاج نمند و گزمه میبندند زیرا و دیشود و هرگاه آن سهم و کشند شو و مرض زیلیں میگردند و سهم مذکور از خرابی ایچی
طبابت هرگز میگیرند هرمن میگویند و سبک آن ترشی معدود است نظام این قلایع در دان محسوس میشوند لیکن فی الحقيقة معدود هم
و این مقدار میباشد زیرا کار این افضل میشند همچو میگیرند هست کار از درین تائیکم متعدد میگردند هست بچوان این پیمان را کار عاضر میگویند و بین
که خوبی خون نهادن خرابی آن میباشد و در اینجا دانهای کوچک کناره زبان بولان باری اشناه طاها هرمن بگذارند این خوبی خود میگردند
غیره این نت در دان میشوند و اگر تا حلق و معدود ساعی صفار و معدودین نت تپا ارض میشوند و سبب شدت تکلیف طعام
خوردن ترک میشوند همچنان شروع میگردد و گزمه بودی طلاق کشند و اگر از این درین حال بگذارند علامات
هرگاه با اتفاق شروع شود طفل بسیار سرگردان میگیرد و اگر فشرده هم شیر میگردند میشوند معدود درین مرض چنان
که درین کوکه هم نیکند و باقی از همچنان عارض شوند و تنبل هرگز دود و درجوان این نهاده خوردن شاهد است علاج با اتفاق دل برآ
که درین ترشی معدود چند رایج که ریا و مواد بتوشانند مثل آن اطفال نموده و نصف گرین چیزی رایج که کریما و گیگرین سواد احمد پا
چهار ساعت چند و موقت نمایاد قدر و قوت طفل نزدیک که کریما آن دوست گرین سواد اما چهار گرین بیفیزند و برای ای همال
ترشی سهل و ببری سواد و بخوارانند مثل آبراهی نموده و نصف گرین در بربت یک گرین سواد و ببری نسبت هست برای طفل در درین طلاق و ببری
والورستان بیفیزند و برای نمادن بزخم سماگ صاف یک دارم باشند خالص صاف که یک اونش بود حکله و در درین طفل و ببری
ضرع انسان را پاره نهاده که هابگ کرم ترک و باشند همان اتفاق را صاف نمایند تا آن سبک دوده شود و بگرد این اتفاق خیال نگذند و چون

سینه ای از و بیان بر طرف شود جستجو فع ساختن سرخی در بیان چهار گرین کاشک نظر و در یک آتش بیکاره و قیچکه طفل بگو
د هن کشاپ در هن از قلم می بین آن بود که متوجه اگر زخم تاکلو باشد تا بجا این وار ارسانند و پیچ خوف کنند و در بازه طفل عجیل مانند
کشیده غیر برادر را خوبی کن که بیوشانند و آگر کیم حکم کنند که دو حده غلیظ کارا و یا نزیب ایم تا خیز نو شانند برای ای فرع مرثی مهد می خواهد
لیکن این فقی ای ایقی است که شیر خواهان فرشیده باشد و اگر غلط شیر خواهان فرشیده باشند با وجود این هم ترشی در معدوده باده بود و کا
که آن که بقیه قدری بیوشانند در علاج جوانان پیروز خوب نمایند و بهترین کیم خصوصیات خود را هم ایل سبب محظی ای سعد و عاج
شده باشند و این وقت پیش برب کنند هم در دو آن که ساده حکم و بیوشانند در در برابر سگنی شایه هراه سود ای آگر کسی پوستی
سخونه گر گرین همراه آن بحاف نوشانند و گرین هرگاه براحتی حس ایمه ای هن مقدار خوراک ای گرین ای بسته گرین برای چون
متدل المقاد بآشند و آگر براست ای اور دن همان هند از یکی را متنها کیم نیمود ام بعد چهار چهار ساعت نوشانند و چون خلاع کبار
با زیر جمع شود و گرین کنیم سه گرین بجهد صبح و هن شاص نجور اند و کلو کنید آفت پیاس هد و گرین آب حکم و روزانه هفته
نو شانند چونکه درین هرض غذا هضم نمی شود ای ایکه غذا ای بجای ایل لانه هضم خورانند ای از خود نخدا هست بگوس
بیمه برین دهیم معده را کلیفت غلیظ خواهند بسیده پس شیر آب نزوح کرد و نوشانند را اراده عقیس گواده و خیوه اغذیه که ملایم و بیکاره
خواراند و شور بایی سبک هند و درین هرض چون سبب شد خون هست لعنت ایشانیل هوا خود رهست در بیهای صاف پیاره مداد از این
سلوشن کاشک نقو قوی که گرین کاشک نقوه در یک آتش بآشند و گرین کاشک نقوه باشند و هن طلاق متده میشاند کاشک نقوه
مشتم خصر گرین با نفران ای ای ای ای ای دن که بآب نمیر کرد و چه باشد و قوت خلایی معده نجور اند میگردد بگوس بیمه برین معده ای کاشک
نقوه بر سه همراه استعمال کاشک نقوه نکن معده نرسانند و لا ایش کاشک نقوه ضایع خواهند شد ایچه کتب عرب طبیعی طالع قاع
کردن خدمه ای ای ای ای ای خیزیم و گرین می نسبت بیکه بگرکه بکوری خون یا وله سیم خواهند شد قریب فصل دوازده هر قطعه ای ای
پریشتر نو شده شده که هرگاه در دن ای قفل هشیم فسا و پیدا کند و بخ آن کم بیشترین که بسیاره میل در حرم الله میان ای ای ای ای ای ای
و بچشمین هرگاه لشکم شود و از آن بخ دن ای بیرون ای بینه دن ساقط شیوه خودی ای بیکه هرگاه دن ای غذا ای خوش تسبیح آن میکر
میشود و دن ای
هر دن ای جد ای
سیرو هم در قریب دهه ای
پید اگر دوزناید آبداری دن ای
بیرون ای دزه دزه بدهم در حرم را عارض میشود که آبداری کم بیشترین قلع دن ای
سیلان ای
کل غلیظ میشون در حرم شود و بسباب آن از در او ر طوبات دن ای بندگر و هم اینجا ای
کل غلیظ میشون در حرم شود و بسباب آن از در او ر طوبات دن ای بندگر و هم اینجا ای ای

سیگر و دچار درین وقت هم از دراده قوی میشود و هرگاه بیوشی در اعراض دیگر شل سراساً هم لقوه ماضی گرد و سیلان چگونه میشود و هم درین پیری اینحالات ماضی میشود و هرگاه دیگر کم مردم پیدا نمودارض گرد و نکن این خوبی کشیده قوت شب آشده طلاق حسب جمله کشیده قصل پائزو و هم در شفقت الشفقتی ترقیدن ای از همای سرد خشکت یاده این مرض عالی میشود هرگاهی از مرشی معدن وانه خور و برای غذه خنکه در زکامه میشی و برگزاره نخواهد و گاهی در مرض آنکه میشوند علاج اینها را همای سرد باشد این کافیست یا هر چشم کافور برای اندیگی کلیه زین الدند و اگر ازین فشود کاشکن تغیره طلب میشوند آنکه جلد از هر چشم کافی در وسط شفته میباشد و گاهی برخنها ای هر دو شقطه این شکافشی پیدا شود علاج این نیست وقت شفیعین را بین این پار پار پیازکه آورده آند و مدن هم پر کفره نوشتند که صحیح صحت حلال خواهد بود فصل شانزدهم در و حرم الشفقتی همای در شفقتی فعلی و حرم زیاده میشود و بیشتر نیست و بیشتر که رایشه بیشتر است اهل عیشان عرض میشود و بسیاری این در اینجا دوست بعضاً خبر نمیشوند و میتوانند خون ایاده جسم میشود تا پهار جاده بگذرانند و پیش از اینکه در سلطان از نعمات کشیو و یک خارج سیگر و دو ما و ام که این مساد بر طرف اشود صحت حلال نمیشود و گاهی بسیب بضری میشود و پیش از این این مرض پیدا شود یک خلیع نشود و هرگاه دندان برای غذه اند و ازان این خمی گرد و هم در این پیدا میشود و هرگاه مرض کشیده باشد غذه هم این میتواند خون ایاده جسم میشود تا پهار جاده بگذرانند و پیش از این این مرض کشیده باشد از نعمات کشیو و یک دسکون ای افت و هم رای خالمه سکون ای و فتح نمایی هندی سکون یا ای مشناه تحانی و کسری هندی همکن این مولوی و یک پراوی هندی کلند هندی فده و ولد خناب درین این تله فده چستند که این در هن پیدا میکند و هر چند زینما هم گرانه نمایند این صفات اند اول پراوی هندی کلند هندی فتح بایی مولوی خاری دسکون ای مولوی خناب ای و کسری هندی دسکون یا ای شد تحانی دسکون ای هندی و آن قریب گوش در غسارة باهست لعنت این سخن ای هم کفره شده پیش این خنی گوش هم خواهد بوده است دم او از این قریبی شیش هست دل ای از این فده مخصوص پیش ایل رسی فتح میم سکون ای و کان و کسری مولوی سکون ای و فتح ای افت کسری مولوی سکون یا ای مشناه تحانی هست و سبیعی زیرین کامل بخی فکی میم غذه ای زیرن که ایل دل ای و فهم و ای هستند و هر چند ایل شخوان نمک ایل نمک غذه هست بین ایل شخوان ایل سخن ای مخصوص پیش ایل کو هست فتح میم غذه دسکون بایی مولوی و کسری دسکون ای کافن خاری فتح طاو و دسکون ای افت و سبیعی تحت هست و لانکه ای بخی ای ای دل این غذه هم و تا ای هستند زیر زبان در زنجی ای افت میشوند با اینکه میشود فصل ای هفتم که ایل دل ایل در هن این میشود میرزایند که قدر قریبی شیش طوبت خود را قریب پهنان ایل که متصل نمایند بزرگی بکری فود که از عباری صغارش پیدا و فده که قریبی شخوان نمک ایل متصل نمایند بزرگی آن از بحری واحد طوبت خود را میرزایند غذه که در این پس شخوان نمک ایل زیر زبان واقع هست طوبات خود را چایکه سران بالشند و دن ای زیرین متصل میشوند آنها از هن بایی عباری صغار خود که در حد و از هشت مدد تا هشت بوده باشند میرزایند و سبیعی خود را غذه بگردند و میان این شیوه که آن هر دو ایل ایل

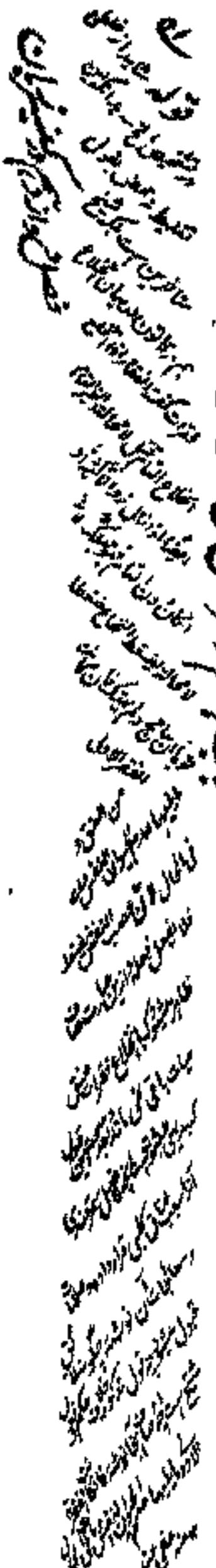
بعد از جایی وجود خود آیینه می‌گردیدند از این امور دو قدر باری صغار آنها یک بجزی طولی شوند تا آن‌ها را آن جایی
شود و ترس و چونکه آینه بزرگ نمی‌باشد همانجا که را از خود می‌زیرند اینجایی صغارش برای این فعل کافی نیست و نجات یافته
نیزی پیدا شدن بجزی کمتری اتفاق و بجزی این غذه‌ای می‌گذرد بالغ استگز نیزی کسانی که نیزی کلاعه‌های فتح سین مملو سکون باشد
و سکون یا ای شناوه تختانی و خوش داد و کسری مملو سکون یا ای شناوه تختانی نامندری که سالانه بخوبی و لذت‌لذت یعنی بعنی آیینه رفاه این
و چون آن‌ها مولد آیینه بخوبی باشند سه می‌گردد و سه دفعه این سکون همان شاند و هم‌زمانی در غذه‌ای همان شاند
که پیدا شوند بگذشت هم‌زمانی و سکون همان شاند و هم‌زمانی سکون یا ای شناوه خارسی و سکون همان شناوه نهم بعنی و مولد
آیینه هست تاخته‌ها که در غذه قریبی بگذشت پیدا شوند و این مرض همچنان که این میگردد خصوصاً
در اطفال خیانچه‌ها در میان این که اطفال برای تعیین مجمع شنیده‌اند کی در این مرض عارض شود و سیار کسانی از اطفال نداشته
این مرض لاحق نیگردد و السبب سبب آن نیز خاص است که یکین معلوم نمی‌ست که آن نباتی است یا چوانی و اما مثل جدیدی حدهایی دارد
شندی و حامی شیوه العلامات اول و در میان این خودندکوری پیدا شنیده و این نهم کافی در یکجا نشاند زانی در هر دو جانب پیش و
امامی پس از شود و بجانب همیا شدت پیش از این نهم و چشمی و شیوه از حرکت مفصل ناکن که قریبی بگذشت هم‌زمانی
مشیوه خصوصی این خودندکوری طعام و فواید این آیین بعد از فرجهای این برادر و در میان اخطال این مرض پیدا شنیده و اکثر انجاماتی فرم مخصوص
و که این خودندکوری این ناشی از این نهم و کشیده شیوه اما اکثر درین نهم وقت نهایت این احتفال واقع شد و بعنی و مولد این
اطل خود کم می‌شود و بجانب این یکی در این نهم و فرم خاصی در جال پیدا شد و بین آن نهم بعد اینکه زایل شنیده دنباتی شاند
گهی اول و در میان این خودندکوری این نهم بعد از آنچه است صاعده شد و فکر مولداشت این پیدا شد و هر شیوه العلام اگر قلیل شد
از نهادن ادویه ممنوع و فتح شدن و گذرا و بود و آن و مسالم این از ادویه همیشه ممکن که از نهم شد و نکنیشی سلفاً سخن
آن سوگواری پاسی ریکست اگرین یا سکون دوچرخه و آگرد و اسی معزق همراه و دامی سهل نهند جایز است یکی که فعل دو اسی
پا و دامی سهل همیفت شیوه این ده استرس است که بعد این ملخ جمی سرق فروشند بینه از همه هرین قلت لا یکارونیا این شیوه هست که آنرا
گزند و نمک از احمد یکی است باد و دو اسی سه ساعت بتوشانند تا عقل فرمی جد اشته بعده ادویه بضمیر مصل و می‌گذارد اتفاقاً و اینجع
در گذشت یکیست که اشناد این را یک که به این طبقه بر جای نماید و بروی داشته بودند و اگر بر گذشت یک جلب بینه و جود نباشد بلطف
در آب ساده حلکه و بروی دامض اسازند اگر این سه موجون نباشد پارچه خلائل را در آب کردم ترا کو زمشوه که در می‌گذارد این
یا غلامانی این بگذشت که مکرر بروی دامض بینه و اگر بینه دال و مخفی بر مقام غذا باید مانند محسر شنوبه ای از ال آن بینه ایست و بینه
که این شیوه سویاً می‌توشند قند که از نهادن این نکری بابت فتحم در امراض انسان و آن‌هم شتم سه بروز قدر افضل و این تشریح
انسانی این امراض طلاق بدگذشتن و بآن که بس از این دو قدر نمی‌تواند و همچنان ده و حصانی بینه ای بینه هست و با اسی جوسی همین
غذه ای صنعتی را بشود این این شیوه ای صنعتی که از نیزی غامس آن می‌دانند و بینه ای بشود این و برآدن این بینه خیز و برآختر زبان که بینه بینه

نهنگ و مکروه بعد چهارچهار ساعت بتوشانند و آنچه سبب ندادن است و ندانه و دودی را بشکند و با این راهی آنرا که سبب نیز خود
باشند اذیت می‌سازند از سوی آن آنچه چنان ببرابر کرد و هنند که بربان ذیست نرساند و آنچه از ترشی موده است و آن پیش
کار بناشند زده گرین تا پانزده گرین در آب حلکرده یکت و ساعت بعد فدا کیبار بخوردان و آگرد و با دسته اند بخوردان غذا باشد و با این
روزه شده بجهنم نزد بخورانند یار و بربت پنج گردن قوچ سوچا کار بناشند و گرین بخورانند با سیگانیشیا کار بناشند رو بربت با هم می‌جست
بعد دو ساعت بخوردان غذا نهاده باگر قریض شکم بدوپل رسایی که بخورانند پانزده گرین بعد چهارچهار ساعت بخورانند تا اینجا
لیکن شود و چنین بفوق جیلیپ کمپوند از سی گرین تا چهل گرین بعد چهارچهار ساعت بخورانند تا اینجا بابت شود و آنچه از طرزی نزد
بود در آن چهار گزینی ای صاف تسمیه کیک گرین در حمیر آرد گندهم یا بالائی که آنرا شریگ کویند حسب بسته یک کیله بعد چهارچهار
ساعت بخورانند با عرق سهم الفار بعد چهارچهار ساعت و قطره همراه بساده بتوشانند هر چهار چهار ساعت استعمال آثار ضرر
از سنک ظاهر شوند و آنرا بین هستند که در شب پسرخی ظاهر شود و در در عرض عرض گزند چنانکه در زکام میباشد در بول سرخی ظاهر
گرد و در گرده و مثانه سوزش پیدا کند و گاه گاه هر سال پیدا کند آن زمان تازه ای این آثار و اعراض احتمال عرق سهم الفار گز
کشند گرین چون اکثر بجهاد این مرض نشکنند میباشد پس اگر قبیله که شدود را هم خالی از استعمال سهم انها را بپذیرد پس این مرض سار ساپر باید
آنها بعیل بتوشانند و هر کاد آثار ضرر سهم الفار بر طرف شوند باز جنب عرق سهم الفار بسته تو ساق بعد فدا بتوشانند فصل سیوم
در چهار فصل لسان اینجاتی تحقیقت علاست است خود مرض نیست که شدود حیات سبب بخوش خون عارض میشود زیرا که
در آن وقت هیکس همیشه طوبت نمود پیدا نمیکند و چون بسبب گری در عرق پسرعت میرد و قرار نگیرد و تار طوبت از آن جدا
شود و خون هرگاه در عرق از همینه میرد و در آن جوش نبود هیکس همیشه طوبت یاده پیدا نمیکند و از خوردان نشانه قهرم میشود
مشکلی در زبان بیشود سبب نمودن جوش خون است و گاهی زبان خلیم شد از دهن برآید از رسیدن چوای خارجی خشک شد و
دارد پوایی گرم و خشک شد با ده آمدن عرق بول و گرمی شکم هر سال قهرم خواهد بذریغه بخوردان سه میل بود یا بطور مرض چنانکه در پیش
بود چه زبان نشکنست گیرد و زیرا که آب از خون جدا میشود با جمله پسرب که نشکنند باید باشد تبدیل از آن نمایند و تبدیل بر عاصم نمایند
به گونه که مکن باشد باید را توارند و آب تمیزند و آب آب با هم باز خصوصیت که نمایند فصل چهارم
در همسر خاسی لسان گاهی خلیقی بود و سبب آن مانع باشد زدن لاعلاج است و گاهی هم بسب قلیچ عاصم بود و زمانی سبب
نمای خاص باشد از آن چنان است که از جایی که عصبی هرگز همان برای طبق از دماغ راسته است این به عصب خانه علیه ملام
شود و از این میان همچویی دیگر کار گرد و دکار خود او آنکه و گاهی زیر زبان قریبی این آنچه سیکس همیشی میشود
دان را غلان زبان میگویند اگر از جایی خود سبقت کند و زیر زبان این پیدا شد باشد و این بحال است و اطفال نموده و نشان
میشود و با این حالت طفل اپستان نگیرد و شیر خورد و از بن ایسته نمیشود که این طفل مکلام فصح خواهد کرد و علیه پر آن مدقق بگویند
همیشی گاهی چنان یاده بود که طفل از غیر اپستان خورد و گاهی چنان که براشد که ما ادام طفل بزرگ نمیشود و این

بروز نکشید و گرینه باز نمی‌رواند و علوم غیره علاوه بر این انجاز فعالیت انسان را شدیدان خود را باعث شاهد بود و اینچنان بلا پیشنهاد
همه عصب خاص بود و آن جمله حواس ملجم پسندیده باشند و تویی بوکن مکالمه بخوبی ممکن نیست و خلاصه عالیه چاکره باشند و در زبان تویی نیز
در آنچه بسبب نیز یاده شدن بیکسرین بود که نزدیک زبان همه بدان یاده آن گواهی دید علاوه انجاز فعالیت عام است علاوه این
دانچه از غالیق خاص است و آن علاوه تندرستی نایابه می‌نمایی خوش خوارند که نیم آن بآهنی هست و در هوای بجای صاف دارد
و انجاز بیکسرین است و آن علاوه آنست که از این بزرگترین چونکه زبان که در زبان آن مده اتفاق آن آن مده پس بسیار احتیاط نمایند
وقت قطع شرمان قطع فشنو و الیچار بالاک خواهد شد پس درین وقت اول زبان املاکشید بعد بیکسرین بیکسرین از آن جدا کرده بپیشنهاد
روشنی زان نیز خواهد شد چون بیکسرین نایاب شرمان نظر آنها از تغراضی که برای اینکار وضیع است آنقدر ارضی است که
بر سر زبان از آن پیشنهاد و راه آهن مثل خروج و این خود ساخته شد بجزء تا این بزرگ زبان نیزست وقت برین خود خواهد ارزد که بر سر هر چیز
بسیار بزرگ باشند بیکسرین نایاب باشد شوشا شرمان از قطع محفوظ نمایند قدر که فصل سخچه‌های احتیاطی ذا اطمینان
که در جمی علیکم کلام سیکند و کی تا پر و سال را کلامی نیکند حمل سببی سرعت بطور کلام از هرگاه بسبب نایاب شده
و این عصب علاوه تندرستی که این به فصل ششم در قفل انسان این مرض گاهی بر سر گذاشت اینجا همین باشند که نصف زبان هم
آن فعالیت شخو و گاهی بسیار شدید محکم شرمان باشد گاهی بعد سرماں هرگاه و این عزم گرد و ازان عصب خونکنی عصی شود
و ازان این مرض پیدا شود و گاهی بسبب بیکسرین حادث کند و هرگاه آن تا نوک زبان وید و قصیر باشد علاوه است پیشنهاد
عاصم باشد بزلن فلنج شاهد بود و آنچه سبب شدی بود در آن زبان لبی خساره همچنین اشتبه باربار حرکت نهاده از اخراج که در کل پیشنهاد
بود و عضلات چشمها هست و اینچه بعد سرماں پیدا شد و اینه شد این مانع در آن سبقت مرض هم و هر قفل انسان عجل سالم نمود
بلکه کنیه بیکسرین خطا هر باشد بیار خود را با او شاهد یا صاحب این قدر از دوستی پنداش و درین او آثار کمزوری نظاهر باشند و حضور
و هرچه عیش باشند و آنچه قدر می‌کسرین بود در آن زبان کوچک تغیر باشد نوک زبان یا گوشش پرین خود که در نکد هم است
چه سپیده بود و بسوی کام و نوک علی بلند نشون علاوه در فایل مام علاوه فایل که نمایند در بین علاوه شدی نایاب شدی زیاده
فایل که نمایند علاوه نمایند مرض از علاجه کردن همچنین که انسان این شدی دفع می‌گذرد و در آن این عرض
بهم سکه از خان رست و اندرون مانع زندگی از آنها نمایند شوشا زبان رسیده و آنرا زیر سرمه و زایده نکش همچنان که شکم اند
نیلاسی گلواز کار قطع می‌کند و آنچه از ملائم شد این مانع پیدا شدی نلا علاجه است در آن علاجه سوله صحت نایابی چند کنند و آنچه بیکسرین
بیکسرین لفته علاجه آنتم قطع نمی‌کند در قفل انسان گذشت از آنها باید بکوافق آن بعمل نمایند فصل سفید و عظم انسان
و هر این بعثت از آن ملاس شدی بعنی درین زبان نامنده چه ملاس که سکه از خارجی فتحی داشتم که کون اتفاق نمی‌باشد و این است از آن
سبب می‌گذرد کی اینکه بقدار از زیاده شود و آن شایع همی بمحی بود که از زیاده رسیدن نمایند که شد آن یاده بیکسر و دار از بیکسر
گزینه است ای پر خود فی آن شنگ چیزی زیاده نمایند و این می‌باشد بیکسری یعنی فرمی چیزی متفاوت و نگیرنده فتحی همیند کی دیگران فون

کافی از میخانی باشد است و در بسبب دمیکه در زبان نوشته با آن جمی هم باشد و موصی نیکه مثل خراج و دمل کرد جمیع اعضا ای بدن
در آن هم این هم حادث شود و نیز پیدا کند اما که میسر آن نگری غیری دمل زبان عیناً سند غلام است اما پس از بسته با اینی محبت
افتاده کاشی با اینقدر زیاده مشوک نگذاند اما زبان بیرون می آید علاجش بادوینی خیلی ممکن بلکه از کارگردانی خوب نیز ممکن است زبان این داد
دهان و دو طریق قطع آن است که اول میند جای از سوراخ بین طرف دهان از داخل بردازد بعد از آن ایکه خیلی سخت است زانگ از شسته خوب پنجه است
قطع کنند و بعد قطع آن شیطه از ازیره بالا به هم کرد و دسته خود قطع ببردوی صیغه شیوه ایچه طهم زان با آن بود و آن کشیده خود را داد
سیاب پیشوادان را عاید باده از آن می آید کلام به شوارت پیکنند خود را نهاد و نوشیدن آن بتعسر ایشان بایلنه نفس همراه با شوا
بود و بد و غیر کردن گلو مرغی هم اندرون پیکانند علاجش است که اینچه طسته طبلیل در مطلع زبان بند میگذرد این میگذرد ایشان
نشتر هم کند و بعد فقط مستقیم میگیرن قاری عیش ترازی سیوس سیپر زبان اما که زان بسته خواهد باید شد و سه جز زبان جمع خود
و اینجا از بزرگ دهن خواج یاد میگردند و در زبان نشتر زده بیکه پر زیر زندگ او مذکور شده سخت چال شو قدر میگذرد میگذرد فیض عیش انسان
و این را بزرگ دلان لائی آن بیلگی خصین نورد و میگویند پر زان نفخی دارد و مله کار ایشان اون عینی خصین و بیلگی خاص
شمایل سکون از قیح لام سکون لفه بینی کوچک است آن خاله بخندی اوی هست که زیر زبان خلا شود و آن مگاهی در هر دو طرف زبانی است
طرند زبان می افتد و در سیوس سیوس مصلح میگویند آب نیک معلوم شکار آن باید سیار ملیظ و لازم میباشد و برش آن است که دندنه که
زبان که در زندگان حمله نهاده اند و لشیع آنها در هر دو پایه شکن نهیل امراض دهان نگیرند و از آنها آنکه دهان سیز زدن چون
مجاری آنها بند شوند کیکه در دهان میگیرند و در همان مجاري جمع پیشواد آنها قیح خیلی بوده میشوند علاجش است که از کارهای اینها
آب نیک مطلع از دهان بگزین و بپوشش گافتن و آب بیرون کشیدن چنان کاشک نقد و زخم کشیده ندارد ایشان ایشان باید هم تو زنده
مطلوبت لذت جذکه و آن هست با هم سپیده خدم میگردند و چه اگر کاشک نقره نکشند این هم بند شود چون این هم دستیع است
آب خدده با ازدهن سو جاری خواهد باند و سبوی هن اصلی خود جاری نخواهد شد برگاه باید مصادف شود بعد سخت هم خود خواهد کرد
و چون از کشیدن کاشک نقوه بند کرد و میشود از خون گیرند و خاله خود را فصل نمود و ایاع سپاه که از این ایشان میگیرند اینها
گویند و پیشترین و ایاع از ما در داده ای آید و بجلد خلا هر چند خود در هر جای عضو که باشد پس هر گاه که بزرگ دهان افت و عظیم غلیظ گرد و دهن
میگذرد که در زبان من هر چیز است که میشود و بیش کشید که عوق جلد طحاله هر گاه که از این ایشان میگیرند
علاجش است لذت طرف بند زیون خیلی زیرگان از اختره عینچ آنرا نگذسته نمایند و سینه نزدیک دهان خود را داده
خود خود را آن داغ ماقاطع و فصل هم در برآورده کی مانیکه مشابه متسه بزرگ دهان افتاده اگر در مرض تپکنند زبان
در جای ایستاده و متفرق برآورده کی باشند سرمه صبور ختم میگردند و مثلث خاله بخوند و در دهان برآورده کی باسیوس سیپر میگذرد اینها
سینه خود را نگذسته مگر اینه نجات معلوم میشوند اما جایرا اینکه این میسرد و متفرق هم گرد و داده اور علاجش تبدیل قصیر خون کنند
نمایند و زینه پیش بروه سار سایر پلاسیو ایقوع انتقام و شاند اگر مرض لایل شکو سایر خواران را نگیرند از نظر کیانی خوب بودن چنان که

شبان و هم حسره کردن چهاراهای خود پس از کار کردن باشد به خورانند فصل ریاز و هم درسته بان
ست که کامی بر نوکه بان و گاهی بر طرف دکامی بر سلطان می باشد و هر گاه هر چیزی از راکشانها بگفت لاشن بیگونه و هر چیز
نمکو خطیب بخواهد که ازان شکافگلی آن ظاهر شود چنانکه در گیره سهای بدنی افتد و سه که نهم مرض است که خراب خوانان شدید
علاجیش سه تصفیه شدن است از سیاپ چنانکه سابق از بن گذشت از طلاق کرون کاشک نتوصلهای معرفه و میشنید که این عدو
میکند فضل دوار و هم در کنیه زبان و آن دو سه بود کی ایکبر نوکه بان ای پر کناره آن در میوس سیبرن قله اسلامی
رسانی با و مانگو بعنی سلیع که رطبقدلایی جلد رسیده و دلیل سه در زبان پاده دیده میشود چنانکه بعد از بن نمکو و مشیوه
آن سخی باشد که ولاد آن غایث شود و بعد از آن سختی زیاده شده بآن رضم افتد و سه کافتن سیوس سیبرن این صوت همکل
رمم است که بود و نیکن از علاج کردن حلوام بشنو که پی به بیض کشک شد از علاج اشکانی صحیح میشود و حضر کنیه بخرا علاج بمحبیت
نیاید پس علاجیش قطع کردن نیست و هم اینست که در گوشش بان از قدر آن حل سلطان است که آنرا بمندی ایکبر بیل بیگونه باش
سخی در گوشش افتد و سرعت زیاده و شیوه طشود بین گزیده و آخر خشم گزیده و در آن بدبوی بسیار بود و بیمین بین راه راه بجهش
شد و اینچه نیز خک سفل ندانم متوجه شوند و خود رون طعام و نوشیدن آن بجهش شوارش و علاجیش سه قطع اینست اما باید که قبل از هم
شدن فدو نکاره سهل قطع کند و بیان نوبت بدور آن را سرمه دین قلت از بین علاج نباشد و آنرا قطع هم فیضه نیا افتد قندر
باب هشتم در امر افسن خلق فصل اول در خنثاق بعنی انتقام اغفار و از در او با اغفار آنرا و کثرواصل سبب آن
در هم احصائی خلق باشد و آن هنوز سبب نیست اول اینکه بوزیریں بسیده سیدن چهاری سرو یا پوشیدن لباس طیب تورم شوند
و این سه راه انسان اشیس بگونه بلعنت لاشن اینسته و هم زیاده گردید که آن هر دو با خود هاست خنثه لافی شوند و ازان آن سه روزه هاست
و از هر دو غذا و نوشیدن آن شوارش شود و این سه روزه از دل روزگاریں پیدا میگرد و دو بعده راهات خلصه شنیخ زبان هم تورم شوند
شفسه از رد ادمسته گرد و هم آنکه از مرض عصبیه سبب شد و خون بزره و اید خلق که راهات خلصه شنیخ زیرین نه باید تورم شوند
کی راه ره و گیری بحقیقت سهیتیه بناشد و این سه راه امانی خنثیں سه که چند سو مرآنکه از نهضت سرخ بعنی سکانه بینهای افسه درین عضاهای شد
چهارم آنکه بسبب شنیخ پی سیر را افتد و هر یاری گزیده قهقہ سیر را افتخ دال همیندی ایکون پایی موده دکسرین همکر بیانی همچو
در ای خلوق بایی تخلی رکون ایع و در حق را گونید که در آن بالای خشایی سیوس سیبرن میگرن حلق که متوجه هست خشاس چه به
سینه نگه پیدا شد و بسوی مجری خدا که مری هست از بسوی مجری تفاس که مجرمه و قصبه پیش دل بسوی مجری کار زدن گوش سیوس
سیوس نگه پیدا شد و بسوی مجری خدا که غشایی لذت بذفات نیز نکهش است تخته آن رم شود و هم گزیده و آن بیم از آنچه باز شد
زیر راهات بیع شود و سبب آن بیار چنان اند که گوای اتفاق و اذفات نیز ارجای خود را کل شد و این مراجعت است که شکسته از آن در
و اغصه شواره بیان از فاکتیل نیمیس گویند و اینچه در کتب طبیعیه سببین مرض مراجعت غفره نایاب از اذفات عین نوشتمانه شایان
خلطی در تجویض چیزیں سببی ده و آنگه نیست که باز وال اغفار اوی سیلان آن بسوی قدام راهات باقی اند چه ظاهر است که اند و



پر فقره از فقار عین و فقر خیال پرسید و بد عن سخن نخاع نزدیک فقره اول غیبود و حیات بالقطع خیال ناچشم است
فتشک آنچه و گاهی از زیادتی در صریح سار و گردگوش که ترا بندی کریم گویند لغت نگزیری همچویں بلغت گریگردیده
سیگنیزیده همچویه داکتر راطفال حاضر پیشنهاد گرده بسیار زیاده شود هم از دراد دشوار است گردد بالجمله باعی این در صریح
که در سبب خناق نوشته شده در جات در زیادتی که میباشد پس ما امکن بینای زیاده بیرون تنفس تغذیه انتقامی راه نماید
اما اندورتم تقلیل هم دراز دراد دشواری ظاهر شود و زیرا که همه این عضاد را زیاد غذا امیعنی شرک پیشوند و تنفس حراجت باعث
نمیشود و ممکن است خود شود و بخت اندور آن بسبی غلط آن قدری تحریش انجامزد اعضا می تورند پیشوند و ازان می خواست
پیشوند بخلاف چوکه وقت کشیدن آن تنفس خراش پیدا نمیشود و حین خودون که هم شی بار و بالفعل اذیت پاده پیشوند و ازان می خواست
اجماع و اتفاقاً درین عضاد را زیاده پیشوند بخلاف حار بالفعل که ازان هر خاپیده گردد و آن گرگاه لوزین متوجه شد و با هم شود
و زده آمد و رفتیم را بانع شوند آن را تنفس هم در دشواری ظاهر شود علاماتی هرگاه این هم زیاده گزند و حیی هم عارض شود
و در دکلوسیمیست عالم اوقتنم را زیاده گرد و خنان علوم پیشوند کسی هوند وقتی زیادتی درین گلو بیرون
محوس شود و گزند را زیاده نباشد فقط اندرون چاق محسوس شود و هرگاه این هم بسیار زیاده گزند و زور باز همی قدر خیال
و هم ففع کند ولایع سان خش شود و آن را زدهن خارج و جاری گرد و دیوار برای کشیدن چواده هن کشاوه وارد و اینجا هم
خناق کلیمی گویند آن هم که هست تعالیج عالم نیست که درین خش فصلند نهاده گزیند که زیاده ازان خون کمزور شد و زور
زیادتی درین خواهد شد و اینجده در گوشت است برای اخراج تقلیل آن را بحمل هم حسپانند و بخار آب که هم در دهن ساخته شد
امروز را یند که بخار آب که هم را بکشند که ازین طن بیشتر بسیار حمال پیشوند خردان بقدری کفت و راست آب جوشانند مایند صاف نه
این آب بطریخ را در ظرف مکان انداغه پاها را تازان و دهن نهند بالنتن این مواضع سرخ شوند و خون با این طرف جذب شود
حرارت آب بقدر خمال مریض باشند و اول مرض هرگاه شروع شود آسیکا کو انا بست گرین و راب نیک کم علاوه نوشانند تا می کنند
می خشد است چهارمی کدن قلب ضعیف پیشوند و بسبی خصف خود خون را که هم بسوی چاق ففع خواهد کرد و حینی ان کرون قی جمی ففع
پیشوند ازان هم جوشان زخون که هم شود و سبب آن بهمی جعلی کم میزین خض بطری شفوت و اگر با این تدبیر مرض نزد مسمل می شنلا
سیگنیشیا سلفا می زیگ و هم تا غصه ای و ش همراه کنین که این خیز گرین تاده گرین باشد بعد چهار چهار ساعت بنوشانند تا هم
شود و این درین وقت تصریف می شد و اگر تعجب می شود خود از همین واسطه می اده باشند زیاده و این می سمع گریگنیشیا سلفا می کند
در این می کند و گرین کنند خیزی را نهاد برای موقوف کردن چوش خون بسیار می خشد است گلزارین تدبیر هم درین بطری نشوند بلطف
پیشوند همین از خیز که زده تقدیم خون برآزند بعد از آب که هم مضمضة کنند و بعد آن کاشکه از قدر بر آن نهاده باشند طویله
بست گرین چهل کا شک نقوی بر یک کلوز کرب بقططر حملکه ای از قلم مولین خصم نهاد بعد از همگه صفات یکی هم باشند صفات خیز
حملکه و در هر را زده باع کنند همچوی نوشانند شیگرداد با ایشیزد و دسته کوچه ای که شیر سبز خود چکره نهاده نوشانند و اگر خیز چیزهای قدر

در حلق نموده اندار و شیخ اغور باشی همچنانکو به بذریعه حقان در شکم ساخته و سرگاه معلوم شود که بزم آمه پس اگر شود بینکانه غیرپایا و اگر
نشسته شگافته بزم پر درون آن بحلج زخم مشغول شوند و اینچه از مرض دیپ سیرا بوده اند آن آن تبه هن جایی که بفشار نموده
در گلو طلا کنند کنین هن چکره بخواشند و باید و استش که گاهی اوزتین پلا و صخو غذیه زیاده بشوند و سرگاه را باشد
بمرثه رسیده هردو با هم شوند با قریب به باهنی رسند ازان شواری داشدارند و غذا تنفس علی مرض بینشوند علاستش نمیشوند
در دو نجاح بناشد چکین آن و از علیظه بینشوند چون زیاده شود انفع از دراد تنفس شود چون هن حلق را کشاده بجهیز حاوم مینتوکنند
نمیاد و مشا در درست حلق رسیده اند و سبب بخطیه عیف مرحلق مثل سیدن دلی هوای سرد و هم دراعضا هی حلق خصوصا در لوزتین
پیدا میشوند برآنکه درین قلت را لوزتین ماده که بجمع شده و هم آنها ضعیف شده اند و همین مرض که شودن هفقولیت عارض شود
وابعد بیون در سیدن بجوانی زایل سیگر و داکرسیک بینکار بضر خنازیر باشد با این شعده اداین مرض تجهیز بذریعه ایشان و شدت
حال شما باشد مرض نداور بینکار بیشتر علاج خاص آن نیست که هم کامیک اقراطه بستگری میگیریم آنکه بقططر علک ده از قاتمین
بر لوزتین طلا کنند و چکین یکی از مخلوقات بینکار و گلکار آن هن طلاقه نافع است و عن جگر ای شرعا نافع و خود را گاکنیدن آن تبه هن
خود اینسان بترسیده اگر از همچون فرع ذشته هزار آن خاص که از این انسان گلوئین مند بینه و قطع کنند شناسن گلوئین نفع نمایی
و سکنه لف و از فتح سین محله کولانم که کلوف خارسی خودم را مسکونی و دوکنی هندی و گون پایی تختانی و نون نهاده
خصوصی براشی قطع از لعنه نمین نهند اگر هم باشد و است که در هم اعضا هی حلق گاهی از مرض کشک بهم سیر و همیشنت
که کشک بر و همیشنت کی نیست که اول ازان خدم پر ذکر را فرج نفت بعد ازان نخود که در بینه شو و ازان فرج پیدا شو و همیش
و پیدا کنند بخورد و بذریعه بخواران و اینکه فرع شود و هم که خداون بزرگ از دنی و ازان فساد در خون بدن پیدا شود و زندگ
عیون فساد قریب گشتن شش بخته و هم در عینه نای حلق حادث شده که در این نو ترین رمات غلط و حشمه میتوان سیمیرن هن عیونه شود و همیش
مشوند چون اوه شود از درا بسیاره شوار شود و هرگاه خوب و دفعه بستگی تغییر سیم و شوار گزند علاست در این علامات کشک شاهد
بوند چون در یافته کنند معلوم شوند که کشک جوده است یا پیش ازین شدید بود علاجیش حلق کشک است و اگر بثور و در هم در گلو محو شود
بو و هم کامیک نقوی پیشگیری در آن بقططر علک ده از قاتمین گلو حلق برش بیو و هم علک کنند و اگر خدم خفیف باشد برا نعمت همین کامیک
خواهد بود اما اگر خدم عیقیق باشد درین قلت هم کامیک نقوی بکمال همکی دست بر آن نهند تا بسیاری میتوانند از درا و چونکه درین
مرض بعد از نیاه از خواب بسیار را در از درا بسیار شواری رو و بدلمه ای پایی که قبل از خواب کردن یکسته غوش خروان روند چون شیرین میش
روشون کنجد یار غنی با دام و غیره در دهن گرفته با روپات و هن آن هسته هسته اکده در تمام هن گردانند تا بجهیز بثور در درج رسید
پس آن هسته آنسته میخواهد که از خدم ای سبب بدریست و غر از سیاه ایکاره قلت خواب را خلی خارج آن میگردند کشک نشوند و در آن ها
تری مانند که ازین باز دشواری در از درا نخواهد بوده علاج کشک است فصل دو هم در تشریحی ایهاده و ایهاده
جو همچی هست که معلق هست با اعلایی جنجه و هم منفعه ایسته با درست اند او غذای ایسوسی بینی فتحی همچنانکه غلصه ای

راست که خذار و قلت از از ده او پیش از قصبه بفتح نیم و چونکه در راه خذار در هنر تمجیه ای هستن کی بسوی مینی و دیگر بسوی قصبه شد
و سوم بسوی معاو و چون دواز آن بند کرد و شد نهاداً محاله خذار و مری که مجری بیوی هد فواهد قلت چنان که در کتب طبیه عربیه شده
اند که رمات هرای آنست که تا پدر را یعنی آن بند بسیح هوا بر سر سد که باز مر و مخلط هست زیرا که صل فعل تقضی از عینی پیشوند که صل خود را
طبع از و هان هست و فعل مینی رمات را و فعل نیست اگر رمات هرای اینکه بالای بودی باشی مینی بودی یا کی درینی دیگری
بالای خنک و بخوبیدی با جمله شترنامی آن لبته سبب میباشد از اول بعد صحت هم حلق افتاده درین قلت میتوکس همین و دیگر عرضه
حلق ضمیمه میشود و هم بعد از کاشم خذار حادث شد و بسبب آن کور و قسم قلع یعنی ضعف عضای حلق زیرا که رکام و نزله هم و هم
خفیف نمیتوکس همین است و سوم از مذکورهی هدن هم پیشیده علاج عام نیست که از پرازان رمات آنگه قصیر شود و عجل رندش آن
آهن با شبیده باز محلول آب پاک است که نفره محلول آب فروافرق این ادویه بدان رسانند چون از ادویه های بضم قلایدی آن
نشود و درین قصد از تکه های مطبوع آن خرغه که ناییدن منعه میشود و چهارمین قدر که همین رمات پیدا میشود و بتو
مان که کثیر در آن می آید و بسبب آن ضعف سابق آن فتح شده در ریشه را و نهادلات خوردن آن قوت می آید و بسبب آن صحت
پیشوند که اگر بسیح دو اصحاب نشود او را قطع کند لیکن در قطع طحونه باشد که همان قدر پیش از آن لاتات آن را بآن خخره
موتوون شود و جلوه را قطع نکند از این حتوت غنیمی باید خواهد شد باقی علاج کفروری که نهاده خنک که رکفت شد و قطع فصل تو مهر
و رسم غده هایی حلق که آنرا چفت آنکه غنیمی باید بضم کاف خارجی و کون با دوکشتری هندی فتح یا می شناهه تختانی و کون ای
حبل نیست و آن مانند خودست از لقظه کشک لغت این هست بفتحی حلق و ایضاً آنها بر و نکار سیل بضم بایی موحد و رایی حبل و کون و دنوی فتح
کاف سکون اعنی داکسرین حمام و کون با می شناهه تختانی و لاصم نامندیعنی ساخته بقابل و قریب بخوبی هوا و یعنی قصبة الریه باز و بسیه دو
و درین قسم قدری مساقیه هست و فی الحقيقة لغت این هست غده هایی موسوم بزرگ بگلشن باسم ای رانیده کلائد فتح ثانی شمله و کون اعن
و کسر بایی شناهه تختانی فتح رایی حبل و کون اعنی کسر بایی شناهه تختانی و کون ایل هندی هست این غده با اقسام عده هایی می باشد
آنرا بفتح بگلشن بانگلائند کسر بایی موحد فتح لام و کون ایل هندی نامند پس از بینی خون هست این غده با مشل طحال و کوهه
گرده اند که خون درینها پیدا یا صاف نمیشود تا حال حقیقت فعل این غده بمحبی و فتح نشود لیکن این قدر ثابت هست که اینها را هم
کار تولد و حفای خون میگلی هست این ای ای ای هم موسوم میشود و این سه غده هستند که در جانش خارجی حلق یافته میشوند و جایی که خود قدر
ترفع شده و آن خرج فقط غیر مجهود قصبه است از آن قدری در جانش تجسس این خجرا ایمه میشوند که کی در جانش لیکن قصبه دیگری هم نباشد
پس از آن یکی در وسط هر دو پلور که تصل هست از هر دو یافته میشوند و همچو عجم اینها مشابه هست از همکوت فقط اکبر بزرگ اینکه عیانی
نوشتند شود و غده هایی هر دو جانب و طول بقدر زدن اینچه در عرض بقدر سه بیان اینچه میباشد اما شد جانش بین از نهاده جانب بیار
قدرتی در از همینه خد که متوجه بینها بعر و محصل هست اکنون بزرگ اینکه نیزی نهاده که بجز اینکه کون بین این نهاده اول فتح عجم و کون بین
و همچنان نامند پس همین خیزی را کوئیند که واسطه تصال و در جمیع یاد و پیش باشد چنان که عین و اسماهه تصال را ای ای ای ای ای ای ای ای ای

در این ارض حجم مثل احمد بابی مرض نیاود بیشتر و چون بعد وقوع شدن خون طبلیل آبیت یاده از رحم جاری شد مقدار این خون طبلیل بیکرو دواز آن و داشتند شیوک در میان رحم و این غذ رحم شمار کرد هست اینها معین برگان نهست که بعضی حی میگشت که وقت حل و در عورات این مرض نیاود بیشتر و بعد وضع کم میگرد و اما اینکه در آن بخش بوبکم رحم خود مولده این مرض میباشد این پسر کشیده این بدان هستند که درین آب آگه میگذشتند از نیاود میباشد این بخوبی که همچنان شیوه این نیاود میباشد این بخوبی که درین بروت یا آبکشیر پاره دواز آن جا سالم شد بجهانی فیکر در درین قست همراه آب مکور این هر دو چیز نیاود همیشده بدن شمار است و خل شد مولده مرض تذکر میشود بعضی میگویند که هرگاه در آب آگه پیویں از مقدار یک لیتر هم باشد که میشوند از آن این مرض پیدا و تقویت بردن قول ازان بحییند که از نو شیدن طلاکردن آن پیویں درین مرض ن خاصه حصل میشوند العلام اسنه اول قدری نیاده بقدر بینفا مقدمه های مذکور طلاکردن میگذرند و سواسی آن که هم کلخته از بیت نهیباشد اما هرگاه سه کشیده قدر از شنیز یاده که در درین قحت از لعلی مرض میشند ستادی میشوند و راواز آن قدر تخفی خلاصه گردید و دگاهی خفقات و طی پیش قلب خود را در محل خاص مرض غذ را پیدا میشوند و همراه آن گاهی غیتانی بضمیم حرم حاده میشوند و بخصوص حساسی که از عورات این چیز مرض اینها و وقت خون سهم باشد و گاهی این مرض بعد مطلع خود از زیادتی باز ناند چشمها یا چند سال بعده قدر اغلبیت میگذرد میگذرد اینکه گاهی محل این میسره احتمال اول مرض از سکر آن و رسانیدن اسبابه محدوده نوع شنود اگر از طلاق قدری تفعی شنود از سبب بقای سبب مولده مرض یادی پیدا خواهد شد من بعد این سهم را طلاسازند صفتی که شد راج نباشد این سه تر هم در چهار و نیم کار رحم که نیز هم نزد خوب جلکه و نگهدارند و وقت ضرورت ازان از یک دو هم تا دو سه در هم تقدیم نمیگزند و میگذرد این سهم را بروز خود سازند و وقت تهمال آن فصل سرما و قرب طلوع شمس هست بعضی از افراد اینه که مرضی که دارد خود را به قابل آنها بکشاده و قدری بلند کشته قیاس نمایند اچهار پنج ساعت بریند نمط باشد تا آبله محلی رسم پیدا شوند بعد بریند و بتر راحت از مکمل سازند و بتر نهست که این پنجه روش اوریت و در کار از شمعه ای این میگردید اشو و تدارک آن اتفاق نمیگزد زیرا که مقصود از شعاع آن ایجاد اویت است و آن در بینجا نافع نمیگشند اگر کرسی از خصوصیت هراچی و سهم و ایست از یاده پیدا شود که صبر برین نتوان که در درین وقت بعد پیدا شدن آن بلکه مدم و دوایی سکن شنیل غیره مبنیه و غنی میگشند اینها یا همراه آبده شاخ کیله مخلوط کرده برلن ملاسازند از اویت و درم کم شود و هرگاه آبله نمکو خشک شود و جلد طلق بمهال صحبت نداشتن این مرض نمکور نمایند که یارفع شد ریاضی هست اگر باقی باشد ایجاده تهمال دوایی ایوان سواقی همایت مرقومه نمایند ایضاً مادر سه را آیویں یک حصه اپریتیم حصه کلیسین نیم حصه هر سه را با هم میگیرند و درین مذکور طلاکردن میگیرند که کمپیون آیویں مخفی است و گل غشایندن خن دایو و ایند پشاریت برش ایند پشاریت نافع است و کمیکه مرض قلب رقت خون رشته باشد که کایت غفغانی خسر این محل رحم نمایند برای آن نخیری بوجاده همراه که مذکور نمودند ای سیره خیری ایو و ایند نوشان است و ایضاً نوشان ایند چهار شنیل همراه کنین کسی که کایت تملک قیمت و قیمت داشته باشد و کسی که شرکایت قلتش همین قیمت رشتند ایو و کاشن میوز نوشانیدن بسیار مفید است و این مرض غذ که جمیع فواید

و اینها خواستید اگر کث اتف راهی درین مرض جناد فنون آنچه زین شاندند تپه‌چران و گلستان ریق نسلوش پیشگویان در مرض
متوجه خوبیست اگر این را دوید درین مرض قلیده غذشتو در حاجت بسوی اعمال جراحی داشتی چه گز و درین قسیت بهترین بایر چکنست
که عملی همیش چنین چه عال آزاد را اداران چیز اطلاع داشت و سه بازی کن که نشسته در زیر پیشگردان گبیر زندگانه آنکه و تار آین که غذه عرض علیتن
درین غذه بخای خلاصه این چند توز و زرگانه اداران و سه بزرگیت و از این اینکه باشی درین گز همچنان مراقب است شرایطی آور و که بکار چشم داشت همچنان
فرمی نشوند سوم آنکه جلدگردان که بالای غذه ای متوجه هست بجهنم شایی ریشه در ایامی غذه ای مذکوره بطب خود طبیه است
بعد اکثره پنج شصت ساعت کا شکر نفوذه قوی بران نمند و بعد گذاشکش را برگزنده جلد بجهنم شایی ریشه دار جدید کرده با همراهی خود
یا از اندادن مردم چه رسانند برحال صحبت را که بعد از تدا بریر هم این مرض زایل بدشیو قنندگر فصل چهاص در ایام اشغال
مک دو تهمیه برای ای ایشان بایی شناخته گردانی و کافت سین محله فتح القلعه سکون فا فتح نای ایشان در لفظ لاسمه کسریم و
سکون کافته و میگنی این بیرون آمدن شمشیعه چاکیس بعنی بروان افتادن که بعنی ششم سه شه چون این مرض جوانان جا عظام میشوند
بان نام کرده مشهی الواقع میتم از مرض فصل علیق هست که در آنهم غذه ای سوسوم پایانی را لبرگلانه متوجه هم و بکیر المقدار بیششوند
و اینکه بکیر باز و بکاری میگذرد و لغت گلهش که میگفته شربان اراده بیششود درینهان سیده چنونهان درین علت های افتد
بعضی میگویند که اینچه میگذرد مقدله ششم در خانه آنست پایاوه بیششود بعضی همیگویند که آنیه غذه ای خانه دار که پس مقله هست زاید بکیر بذوق بعضی
میگردند که فون در عصای ایکله پس مقدله اندشل همچوکم غذه ای خانه دار زیاده بیششود شاید این مرض تا
حال شخص نشود بکین با الفضول رسیده بیزین قسم از دیاد مقادیر غذه ای گلشند که در غیر مسدغ قسم دل هست زاید ای اینجا دل تحوظه عین عین بیشش
قسم دل یافته بیششود هم از علاج قسم دل درین قسم خسر و نقصان غلط ہر بشیو و درین قسم اکثر اینهایا موجود میباشد میگین هست که این
امر اضرع چهیه باشد که از باز چنگزیری لوز و زرزمه بینی محض عصبی و مرض عصبی و میگردید ای اینکه پیدا نیگردد
و اکثر درین چوانی این مرض بحالنسنسوان عاضش بیشش بکین باید و حاوی دیگر و خاصه و قنیمه که خوش
شود درین مرض بپلاسیکه و دارخوت شدیدگر این مرضی بایده بآدش بیشش چنان که کیمکه صاف اینست کتابه خود بیشش انتشاره
خود چنگزیره از دارکیه این بیشش از کیمنه که ای اینکه بیشش ای ایهی که میگذاریم و میگشند
غذه ای بعد ای که بکشید خوشهاش بیرون آن شی بعیی و ای خوبی بعنی بینه و گاهی تجوظ عین عین بیشش اویل جزو
و هم بزرگ شدن مقدله ششم ای آن شی بعیی و ای خوبی بعنی بینه و گاهی تجوظ عین عین بیشش اویل جزو
و در این خویش کشند ایخواه کشند ایخواه بیشش باره بیاش دگاهی و دیگه بیشش که غذه ای شارا ایم چنان
و بکیر المقدار بیشش نیوزیابی ای مقدار غذه ایخواه بیاش دیگه خواه شه خواران شلرهی که درین ھر باعی متوجه تواند و هم خواران شلرهی که درین
قرمزی ای که داده دیدا شند محسوس بیشش و اگرچه زاده مقدار غذه ای دارین خویش بکم و کاهی باده بیاش دیدمکن یعنی بیشش باشند
دین خویش زاید ای که دیدمکن که دیدمکن مقدار غذه ای دارین خویش بکم و کاهی باده بیاش دیدمکن یعنی بیشش باشند و دست بر رکنها